

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۹

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۲۹

سال نوزدهم، شماره ۷۴، زمستان ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080514.1401.19.74.14.6](https://doi.org/10.20080/514.1401.19.74.14.6)

مقاله پژوهشی

بازشناسی شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر در تصوف عملی ابوسعید ابوالخیر

علی رحیمی^۱

هاتف سیاه کوهیان^۲

جمشید صدری^۳

چکیده:

ابوسعید ابوالخیر به عنوان عارفی انسان‌دوست علی‌رغم رفتارهای خشن متشرعه عصر خود، با تاثیرگذاری یک مرشد معنوی و به‌کارگیری شیوه‌های غیرمتداول و خلاقانه، بدون آنکه موجبات آزردهی کسی را فراهم‌سازد، به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداخت و مانع بسیاری از نابهنجاری‌ها و مفسد می‌شد. آنچه در این مقاله به عنوان مسئله اصلی مورد بررسی قرار گرفته، این است که التزام عملی ابوسعید به این فریضه دینی با وجود تساهل و تسامح وی از یک سو، و رویکرد ملامتی‌گری وی از سوی دیگر، چگونه صورت می‌گرفته‌است و آیا در شیوه‌هایی که او در انجام این فریضه به‌کار می‌بسته، امر به معروف و نهی از منکر در معنای فقهی و اخص آن انجام می‌گرفته یا در معنای عام؟ آنچه از بررسی‌ها حاصل شد، این بود که روش اصلی ابوسعید در امر به معروف و نهی از منکر استفاده از زبان عامیانه متناسب با ظرفیت‌های فکری و فرهنگی مردم زمانه خود بوده و او با توجه به تفاوت‌های فردی و خصوصیات روحی افراد، به جای دعوت زبانی و موعظه مستقیم، به‌طور غیرمحمسوس و غیرمستقیم به اصلاح و تربیت افراد می‌پرداخته‌است و در این شیوه به شکلی متناقض - نما با عدم مبادرت به امر به معروف، موجب «امر به معروف و نهی از منکر» می‌شد.

واژگان کلیدی:

ابوسعید ابوالخیر، امر به معروف و نهی از منکر، عرفان اسلامی، تصوف عملی

۱- دانشجوی دکتری تخصصی گروه ادیان و عرفان، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

۲- استادیار گروه ادیان و عرفان، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران. نویسنده مسئول:

siahkuhian.8949@yahoo.com

۳- دانشیار گروه ادیان و عرفان، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران.

پیشگفتار

ابوسعید ابوالخیر را می‌توان از معدود صوفیانی دانست که در عین استغراق در احوال عارفانه و بسط و وجد صوفیانه خویش (دامادی، ۱۳۵۰: ۷۰)، از مردم جامعه خویش رویگردان نبوده و بنابر رسالت اجتماعی و وظیفه دینی خود به دستگیری و هدایت خلق پرداخته‌است. مواجهه انسان‌دوستانه و محبت‌آمیز وی با طبقات مختلف جامعه، در مقایسه با رفتارهای خشن متشرعه، سبب شده‌بود که او با تاثیرگذاری یک مرشد روحانی متنفذ با شیوه‌هایی غیرمتداول افراد را به سوی خود جذب کرده و به راه راست هدایت کند. در این میان او به شیوه‌ای که موجبات آزردهی کسی را فراهم‌نمی‌ساخت، به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداخت و مانع بسیاری از منکرات و مفاسد می‌شد. آنچه در این مقاله به عنوان مسئله اصلی مورد بررسی قرار گرفته، این است که التزام عملی ابوسعید به این فریضه دینی با وجود تساهل و تسامح وی (نک: محمد بن منور، ۱۳۶۶: هشتادوسه) از یک سو و رویکرد ملامتی‌گری وی (نک: همان: نودوپنج) از سوی دیگر، چگونه صورت‌می‌گرفته‌است و آیا در شیوه‌هایی که او برای این امر به‌کارمی‌بسته، امر به معروف و نهی از منکر در معنای فقهی و اخص آن - که با نوعی الزام و اجبار همراه است (نک: نجفی، ۲۱ / ۳۸۱ و ۳۷۸: حر عاملی، ۲۰ / ۳۵۲: شیخ طوسی، الاقتصاد: ۵۵۹ و ۱۵۰؛ شیخ مفید، اوائل المقالات: ۵۶) - انجام‌می‌گرفته یا در معنای عام آن که شامل اکثر وظائف دینی از قبیل تبلیغ و ارشاد و اقامه نماز و ... می‌شود؟

برای پاسخ به این مسئله نخست اطلاعات لازم از متن *اسرارالتوحید* استخراج، و سپس با گزینش نمونه‌های حاصل، به تحلیل داده‌های پژوهش پرداخته‌شد. در این روند پس از بیان سیر تاریخی آموزه امر به معروف و نهی از منکر در اسلام و اهمیت آن نزد عارفان مسلمان، شیوه‌های صوفیانه ابوسعید در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر در مواجهه با بزهکاران، اصحاب قدرت و پیروان ادیان مورد تحلیل و بررسی قرارگرفت. هدف از این پژوهش بازشناسی شیوه‌های موفق ابوسعید ابوالخیر در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و روشن ساختن برخی از مصادیق آن در حیات صوفیانه بود که به روش توصیفی و تحلیلی صورت‌گرفت.

پیشینه تحقیق

درباره ابوسعید ابوالخیر کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است؛ مایر (۱۳۷۸) در کتاب *ابوسعید ابوالخیر: افسانه یا حقیقت*، و شفیعی کدکنی (۱۳۶۶) در مقدمه مفصل خود بر *اسرار التوحید* مطالب ارزشمندی را در این باب نوشته‌اند. درخصوص موضوع امر به معروف و نهی از منکر در عرفان اسلامی در تحقیقات اخیر مقالاتی نوشته شده است؛ قنبری و موسوی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «رویکرد نظری صوفیه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر» با پرداختن به سه رویکرد فقهی، اخلاقی و عرفانی صوفیه نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر، اهمیت و شرایط آن را نزد عارفان مسلمان بیان کرده‌اند. نویسندگان مذکور در مقاله دیگری تحت عنوان «ملامتیه نخستین و رویکرد آنها به امر به معروف و نهی از منکر» آراء ملامتیه نخستین درباره امر به معروف را با رویکردی تاریخی بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که دعوت به اخلاص و پرهیز از ریا در سنت ملامتیه مصداقی از امر به معروف و نهی از منکر عرفانی نزد آنهاست. مشیدی و اصغری بایقوت (۱۳۹۱) در مقاله «امر به معروف و نهی از منکر از منظر عرفانی» به اهمیت این فریضه نزد عرفای مسلمان و به‌ویژه ابوسعید پرداخته و نتیجه گرفته است که ابوسعید با داشتن صفاتی از قبیل فتوت و تسامح و تساهل، در مقایسه با متشرعه عصر خود نگاهی ملایم‌تر و عاری از خشونت به این مقوله داشته باشد. همانطور که ملاحظه می‌شود تاکنون پژوهش مستقل علمی در این خصوص انجام نگرفته و در هیچ‌یک از موارد ذکر شده موضوع این مقاله که بازخوانی شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر در تصوف ابوسعید ابوالخیر است، مورد بررسی قرار نگرفته است. وجه تمایز مقاله حاضر با تحقیقات پیش گفته در آن است که این مقاله موضوع «امر به معروف و نهی از منکر را به‌طور اختصاصی در تصوف ابوسعید مورد بررسی قرار داده و در صدد بازخوانی تصوف عملی وی در این باب است.

امر به معروف و نهی از منکر در اسلام

امر به معروف و نهی از منکر یکی از ارکان مهم رفتار دینی در اسلام است که در قرآن به عنوان ویژگی بندگان صالح (آل عمران/ ۱۱۴)، شیوه پیروان پیامبر (اعراف/ ۱۵۷)، روش رستگاران (آل عمران/ ۱۰۴) و مؤمنانی که مشمول رحمت الهی‌اند (توبه/ ۷۱)، معرفی شده است. پیامبر اسلام امر به معروف و ناهی از منکر را خلیفه خدا و رسول او بر زمین دانسته (طبرسی، بی تا: ۴۸۶/۲) و امام علی (ع) تمام کارهای نیکو را در برابر امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره‌ای در برابر دریا دانسته است (نهج- البلاغه، حکمت ۳۷۴). ضرورت عمل به این فرضیه با وجود اختلاف نظرهایی که درباره نحوه وجوب، شرایط، مراتب و اهداف آن وجود دارد (رک: منتظر قائم، ۱۳۹۷: ۱-۶۰)، همواره از سوی فقها و متشرعه مورد تأکید بوده است. برخی از علمای دینی آن را «اشرف فرایض» خوانده (کلینی، ۱۴۰۷:

۵۵/۵) و برخی دیگر قوام تمامی احکام را بسته به آن دانسته‌اند (حر عاملی، بی تا: ۳۹۵/۱۱ و ۴۰۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۹/۱۰).

در تاریخ اسلام نخستین شکل امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان در انذارها و هشدارهای پیامبر (ص) و امام علی(ع) به بازاریان، دکانداران و بازرگانان و نیز نظارت عمر بن خطاب به عنوان مأمور بازار مدینه مشاهده نمود (جوکار، ۱۳۸۷: ۶-۲۵؛ قضاعی، ۱۳۶۱: ۷۸). بعدها با ظهور فرقه‌هایی مانند خوارج و به‌ویژه معتزله (رک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱: ۲-۲۷۱؛ شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۲۹) اهمیت التزام عملی به این فریضه بیش از سایر احکام دینی برجسته‌تر گردید. دایره کارکرد این فریضه دینی که در آغاز بیشتر ناظر به پیشگیری از گناهان و الزام انجام واجبات دینی بود، به مرور زمان گسترده‌تر شد و رفته‌رفته امور دیگری مانند نظارت بر بازار و مشاغل، جلوگیری از بزهکاری‌های فردی و اجتماعی، مراقبت در امر ارزاق و پیمان‌ها و ترازوها و پایش احوال معابر و کار کسبه را نیز دربرگرفت (فروزانفر، ۱۳۶۷: ۸۸۵/۳).

بدینسان با پیچیده شدن این سازوکار، ضرورت تأسیس نهادی که رسماً متولی امر به معروف و نهی از منکر باشد، شکل گرفت و خلفای عباسی با تأسیس نهاد دینی-اجتماعی «حسبه» (در زمان خلیفه مهدی) از این واجب شرعی به‌عنوان ابزاری کارآمد برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی بهره-جستند (رضایی‌راد و قبولی درافشان، ۱۳۸۴: ۸۱). پس از این دوره امر به معروف و نهی از منکر رسماً وظیفه افرادی گردید که به نام «محتسب» از جانب خلیفه یا نایب او منصوب می‌شدند و مراقب احوال مسلمانان و مصالح آن‌ها بودند تا اگر معروفی متروک، و یا منکری اظهارشود، به ردع و منع، و در صورت لزوم تعزیر متخلفان پردازند (رک: ماوردی، ۱۳۸۳: ۸۲-۴۷۷؛ غزالی، ۱۳۷۶: ۶۷۶/۲؛ فروزانفر، ۱۳۶۷: ۸۸۵/۳؛ دهخدا: ذیل محتسب). چنین نهادی که اساساً برای پیشگیری از مردم‌آزاری اوباش و هرزه‌داری بزهکاران تأسیس شده بود، رفته‌رفته دچار انحراف شد و دستاویزی برای طمع‌ورزی، ریاکاری و ستمگری اصحاب قدرت گردید (جوکار، ۱۳۸۷: ۳۲). رواج این‌گونه نارواداری‌ها و نامردمی‌ها از سوی اصحاب قدرت به بهانه امر به معروف و نهی از منکر در آستانه قرن پنجم که در کنار ناامنی، فقر و پریشانی مردم به تضييع هرچه بیشتر حقوق مردم و رواج فرهنگ ریا منجر گردیده-بود (نظریانی و خوشحال، ۱۳۸۶: ۹-۴۵)؛ موجب شد که خشونت و تعصب و ریاکاری در چنان محیطی نهادینه شده بود. در این میان عارفان مردم‌داری چون ابوسعید ابوالخیر با ارائه الگویی مناسب برای امر به معروف و نهی از منکر، از یک سو در کار اصلاح ساختارهای فرهنگی معیوب جامعه خود، و از سوی دیگر در کار تربیت و اصلاح اخلاقی و معنوی افراد بودند.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر نزد عارفان مسلمان

با نگاهی به آثار عرفانی التزام نظری و عملی صوفیه به انجام فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» آشکار می‌شود؛ به عنوان نمونه مستملی بخاری با اشاره به حدیث نبوی «اذا رایت منکراً فغیّره بیدک فان لم تستطع فبلسانک فان لم تستطع فبقلبک و ذاک اضعف الایمان»: چون منکری دیدی، آن را به دست دگرگون کن؛ و اگر نتوانستی به زبانت؛ و اگر نتوانستی به دلت (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۵۶۳/۲)، مراتب انجام این فریضه را چنین بیان می‌کند: «دست مر سلطان را است و زبان مر عالمان را و دل مر عامه مؤمنان را» (همان: ۵۶۳/۲). سمعانی امر به معروف و نهی از منکر را از شاخه‌های هفتگانه درخت ایمان شمرده (سمعانی، ۱۳۸۴: ۶۴ و ۱۲۴) و نسفی آن را تابعی از صفت تدبیر آدمی دانسته- است (نسفی، ۱۳۸۱: ۶۷). غزالی نهمین کتاب از ربع عادات در *احیاء العلوم* را به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص داده و آن را «قطب اعظم دین»، و هدفی خوانده که خدا همه انبیا را برای تحقق آن فرستاده است (غزالی، بی تا: ۴/۷). مولانا در *مثنوی* با تأکید بر «پند فعلی» (مولوی، ۱۳۷۵: ۴/۸۵) به عنوان شیوه مؤثر امر به معروف و نهی از منکر (شهیدی، ۱۳۷۳: ۷۴/۵) اهمیت استمرار هدایت مریدان را، با اشاره به دعوت و تبلیغ نهصد ساله حضرت نوح (مولوی، ۱۳۷۵: ۶/۱۵-۹) بیان می‌کند که ظاهراً اشاره به مضمون آیه ۱۰۴ آل عمران دارد که ضرورت امر به معروف و نهی از منکر در میان مؤمنین در آن بیان شده است (گولپینارلی و سبجانی، ۱۳۷۱: ۳/۸۱)، بیان می‌کند.

علاوه بر این نمونه‌ها که بیانگر جنبه نظری اهمیت این فریضه نزد صوفیه است، برخی از عارفان متشرف در عمل به این فریضه نیز بسیار جدی بوده و هیچ‌گونه اهمال و فروگذاشتی را در این باب بر نمی‌تافتند؛ به عنوان نمونه خواجه عبدالله انصاری با خشونت و صلابت یک شیخ الاسلام حنبلی (رک: زرین کوب، ۱۳۷۶: ۵-۷۳) در کار امر به معروف و نهی از منکر، از تکفیر صوفیه‌ای که از مراعات ظواهر شرع مذهب حنبلی عدول می‌کردند، فروگذار نمی‌کرد و در این کار بر هر فقیه و محتسبی پیشی می‌گرفت (غنی، ۱۳۸۶: ۴۰۹). صوفی متشرف دیگری که همین شیوه خشن و سخت‌گیرانه را در رفتار خود داشت، شیخ الاسلام احمد جام معروف به شیخ ژنده‌پیل بود که با نفوذی که در بین پیروان و مریدان خویش داشت، با قاطعیت امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۳-۸۱) و خطاب‌های منبری و انذار و تندیرهای واعظانه او که با عبارت «مکنید» شروع می‌شد، مشهور بوده است (فاضل، ۱۳۸۷، مقدمه کنوزالحکمه: ۴-۲۳).

از جمله صوفیانی که با رویکرد انسان‌دوستانه و شیوه بی‌نظیر خود به فریضه امر به معروف و نهی از منکر اهتمام داشته، میرسیدعلی همدانی است که با تشکیل مجالس وعظ، و آموزش مبلغان و ایجاد سازمانی وسیع برای ارشاد، در مقابل مفساسدی که مشاهده می‌کرد، ایستادگی می‌کرد؛ او با راهنمایی حکام و دعوت آنان به عدل و انصاف، ساختن مسجدها، مدرسه‌ها، خانقاه‌ها و کتابخانه‌ها، و نیز به واسطه

داشتن فضائل اخلاقی مانند شجاعت و صراحت لهجه، استقامت و پایداری، نان خوردن از دسترنج خویشتن، ایثار و مقدم داشتن دیگران بر خود و وقف مایملک خویش برای بهره‌رساندن به جامعه و ... صدها هزار هندو را مسلمان ساخت و هزاران مسلمان ظاهری را با حقیقت اسلام آشنا کرد (ریاض، ۱۳۷۰: مقدمه، ۷). از دیگر مشایخی که به امر به معروف و نهی از منکر اهتمام داشته، ملاعبدالله قطب است که شیخ زاهدی در نهضت اخوت (رک: زرین‌کوب، ۱۳۶۷: دنباله: ۷-۷۶) و آن طور که از مکاتیب وی پیداست، ضمن ارشاد اخوان در ابعاد مختلف اخلاقی و معنوی، نسبت به طهارت و سلامت اجتماع مسلمین، بسیار متعهد بوده و شخصا به اقامه امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی و تعزیرات می‌پرداخته و تساهل در این باره را به هیچ روی روا نمی‌داشته‌است (عبدالله قطب، ۱۳۸۴: ۲۳).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر نزد صوفیه مهم بوده است؛ اما همه صوفیه در انجام این فریضه به یک شیوه عمل نمی‌کردند و بیشتر آن‌ها خشونت و تفسیق و تکفیر را چاشنی کار خود قرار می‌دادند. برای ابوسعید ابوالخیر نیز انجام این فریضه اهمیت داشته‌است، اما شیوه وی در این کار، خلاف مشی صوفیان معاصر خود مانند قشیری، خواجه عبدالله انصاری و شیخ احمد جام (رک: محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۵۷)، توأم با انسان‌دوستی و مدارای اجتماعی بوده‌است.

سویه اجتماعی تصوف ابوسعید ابوالخیر

منش و کنش ابوسعید ابوالخیر در طول حیات عرفانی او نشان می‌دهد که او از نظر حیات اجتماعی شیوه‌ای متفاوت با دیگر بزرگان صوفیه همانند بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی، که گوشه‌گیر و اهل خلوت بوده‌اند (رک: یغمایی، ۱۳۶۷: ۳۵)، داشته و عارفی برون‌گرا بوده‌است. وی به جز سال‌های آغازین حیات صوفیانه‌اش که به خلوت‌گزینی روی آورده (رک: محمدبن‌منصور، ۱۳۶۱: ۸-۲۷ و ۴-۳۳ و ۳۶؛ مایر، ۱۳۷۸: ۵۳)، در تمام عمر در کار ارشاد و تعلیم و هدایت مردم بوده و به رنج‌های توده مردم توجه داشته و از حل مشکلات جامعه و اصلاح ضعف‌ها و انحراف‌های موجود در آن غفلت نداشته‌است؛ با هر طایفه و قشری می‌آمیخت و با همه مردم از جمله بدکاران و حتی پیروان ادیان دیگر از سر مهر و با مدارا رفتار می‌کرد (خوانساری، ۱۳۷۸: ۴-۱۲). روش وی در اصلاح‌گری و مقابله با ناهنجاری‌ها استفاده از زبان عامیانه متناسب با ظرفیت‌های فکری و فرهنگی مردم زمانه خود بود و از این نظر شیوه او با صوفیانی که اسرار عرفانی را در لفافه الفاظ خاص از اغیار می‌پوشاندند، متفاوت بود (خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۵۱).

یکی از ویژگی‌های اصلی شیوه ابوسعید ابوالخیر در رفتار با مردم، خوی فتوت و ملامتی‌گری اوست (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۶: نودوپنج) که در آن نشاط و آزادی روحانی و محبت به خلق، جای‌گزین

قانون‌گرایی و انذار و تحذیرهای افراطی می‌گردید؛ او در ترویج و تداوم چنین شیوه‌ای در سنت‌های خراسانی نقش مهمی ایفا کرده است (رک: گراهام، ۱۳۸۴: ۲۳۶؛ مشیدی و اصغری بایقوت، ۱۳۹۱: ۱۲۲). انسان‌دوستی و توجه به مصائب و رنج‌های انسانی در تصوف ابوسعید نقطه تمایز بینش عرفانی او با نگرش عارفانی همچون ابن عربی است که در آن حتی نابودی هزاران انسان نیز اهمیتی نمی‌یابد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۷-۳۶).

نگاه آزادانه ابوسعید به شریعت موجب شد که او -خلاف صوفیان متعصبی چون خواجه عبدالله انصاری و شیخ احمد جام- با محور قراردادن «کرامت انسان» و بدون ایذا و تکفیر و تفسیق دیگران با خردورزی و بلندنظری به ارشاد خلق بپردازد. در این شیوه فروتنی، صداقت و محبت ابوسعید نسبت به دیگران (به‌ویژه بدکاران و بزهکاران) چشم‌گیر بود و همین مدارا و مهرورزی انسان‌دوستانه موجب استقبال کم‌نظیر عوام و خواص از تعالیم صوفیانه وی، و نفوذ معنوی او در میان مردم شد (رک: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: شصت و دو؛ دامادی، ۱۳۶۷: ۴۴؛ خوانساری، ۱۳۷۸: ۴-۱۲). ابوسعید در امر به معروف و نهی از منکر قشرهای مختلف مردم اعم از اصحاب و مریدان، بزهکاران و بدکاران، زمامداران و پیروان ادیان اهتمام داشت که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم:

امر به معروف و نهی از منکر گناهکاران و بزهکاران

در روزگاری که سخت‌گیری‌های مذهبی در خراسان عهد غزنویان و سلجوقیان اوج گرفته بود و غالب فقها و علمای دینی با نفوذ در ساختارهای حکومتی، موجب اشتداد خشونت دینی شده بودند (رک: خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۹-۴۶)؛ بزهکاران، مجرمان، گناهکاران و بدکارانی که مرتکب منکرات و رفتارهای زشت می‌شدند، غالباً از سوی عامه مردم و به‌ویژه متشرعان، مطرود و مورد آزار قرار می‌گرفتند. این برخوردهای تند فضا را برای فرهنگ ربا و تزویر مهیامی کرد و در این فضا فقها و علمای رسمی -که خود بازیچه دست ارباب قدرت شده بودند- معمولاً از دو ابزار «تفسیق» و «تکفیر» در اعمال خشونت دینی بهره‌می‌بردند. در چنین شرایطی ابوسعید در برابر افراد فاسق و متجاهری که رفتارهای ناصواب و نابهنجار از خود نشان می‌دادند، چنان با شکیبایی و ملایمت و شیوه خاص خود به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداخت که موجب تحول درونی و تغییر رفتار آن‌ها می‌شد:

«هم در آن وقت که شیخ ما به نیشابور بود روزی به گورستان حیره می‌شد ... به بر سر تربت مشایخ رسید. جمعی را دید که در آن موضع خمر می‌خوردند و چیزی می‌زدند. صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشان را برنجانند و بزنند. شیخ اجازت نداد. چون شیخ فرا نزدیک ایشان رسید، گفت: خداوند همچنین که درین جهان خوش‌دلان می‌دارد در آن جهان خوش-دلان دارد! آن جمله جماعت برخاستند و درپای اسب شیخ افتادند و خمرها بریختند و سازها

بشکستند و توبه کردند و از نیک‌مردان گشتند به برکه نظر مبارک شیخ ما قدس الله روحه العزیز» (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۷).

این‌گونه برخورد مشفقانه و محبت‌آمیز با بزهکاران و خطاکاران که در جامعه آن روزگار معمولاً از سوی عامه و متشرعین مورد طرد و زجر واقع می‌شدند، در نمونه‌های دیگر نیز دیده می‌شود: حکایت مواجهه شیخ با زن مطربه و مستی که در میان بازار روی باز کرده و خود را آراسته بود، از آن جمله است؛ مریدان شیخ بر او بانگ زدند که از راه شیخ فرا شود. ابوسعید گفت: «دست از وی بدارید». چون آن زن نزدیک شیخ رسید، ابوسعید این بیت را خواند: آراسته و مست به بازار آیی / ای دوست نترسی که گرفتار آیی. آن زن را حالتی پدید آمد و بسیار بگریست... و بر آن توبه بماند و از جمله نیک زنان شد به برکت نظر شیخ» (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۲).

ابوسعید گاه در رویایی با فساد آشکار برخی افراد، به‌ظاهر هیچگونه اعتراضی نمی‌کند، بلکه با مثبت‌نگری در برابر رفتارهای خلاف شرع و عقل در تقویت عزت نفس و تغییر نگاه افراد از فساد به سوی صلاح می‌کوشد (پیرانی، ۱۳۹۹: ۲۰) و با فرستادن پیامی کوتاه و استفاده از ارتباط معنوی خود با شخص گناهکار علو شأن و بزرگی مرتبه وی را به او یادآور شده و مانع شنیع‌ترین رفتارها می‌شود: «علوی بود در طوس. او را سید حمزه گفتندی... و شیخ ما او را عظیم داشتی و او نیز عظیم ارادتی داشت در حق شیخ... وقتی شیخ ما به طوس رسید و سید حمزه را طلب کرد. گفتند شیخ او را نتواند دید که مدت چهل شب‌روز است که او به فساد مشغول است و صبح بر صبح دارد و غلامان و کنیزکان را خمر داده است و همه را برهنه کرده و مست به هم درنشانده. شیخ گفت: عجب! بر چنان درگاهی گناه کم ازین نباید و بیش از این نگفت و هیچ اعتراضی نکرد و چون سید حمزه را خبر دادند که شیخ ابوسعید رسید، حالی به ترک آن کار بگفت و دیگر روز به خدمت شیخ آمد» (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۰۶).

شگردی که ابوسعید بواسطه آن موجب توبه و دگرگونی مخاطبش می‌شود این است که در موقعیت امر به معروف، مبادرتی به امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند و بدین طریق سکوت و آرامش او به بهترین نحو موجب «امر به معروف و نهی از منکر» می‌شود. وی در مقام یک شیخ متنفذ نه تنها مریدان و اصحاب خود را از برخورد خشن با منکرات بازمی‌داشت، بلکه با تفسیر عمیق و مثبت خود از رفتارهای زشت و ناصواب دیگران آن را دست‌مایه‌ای برای امر به معروف گروهی دیگر قرار می‌داد و بدین‌سان او به‌طور دوسویه هم متجاهران به فسق، و هم اصحاب خود (در مقام آمران به معروف و ناهیان از منکر) را امر به معروف می‌کرد. امر به معروفی که به شکلی متناقض‌نما از طریق «امر به معروف نکردن» صورت می‌گرفت:

«شیخ ما ... مجلس می‌گفت و خلقی بی‌حد نشسته بودند و وقتی خوش پدید آمده؛ در این میان نعره مستان و های‌وهوی و غلبه ایشان پدید آمد و در همسایگی شیخ مردی بود او را احمد بوشره

گفتندی. مگر شبانه در سرای خود با جمعی به کار باطل مشغول بوده‌بود و بامداد صبح کرده‌بودند و مشغله‌ای عظیم می‌کردند. صوفیان و عامه خلق بر فریاد آوردند و بر آشفتنند و غلبه در مردمان افتاد که: برویم و سرای بر سر ایشان فروگذاریم. شیخ در میان سخن بود؛ گفت: سبحان الله! ایشان را باطل ایشان چنان مشغول کرده‌است که از حق شماشان یاد می‌نیايد، شما حقی بدین روشنی می‌بینی و چنان مشغولتان نمی‌کند که از آن باطلتان یاد نیاید؟ فریاد از خلق برآمد و بسیار بگریستند و به ترک آن امر معروف بگفتند. و این روز بگذشت و شیخ هیچ نگفت... دیگر روز این احمد بوشره به پیش شیخ فرا گذشت، شرم‌زده. شیخ هیچ نگفت تا احمد از شیخ فراگذشت. پس شیخ گفت: سلام علیک. جنگ نکرده‌ایم، ما تو را همسایه‌ای نیکیم. آن بزرگ در حق همسایه بسیار وصیت کرده‌است. اگر وقتی تو را میهمانی افتد، با ما همسایگی کن و گستاخی نمای تا ما تو را مدد دهیم؛ بیگانه مباش. چون شیخ این بگفت، این احمد بر زمین درافتاد و گفت: ای شیخ! با تو عهد کردم که هرگز آن کار نکنم. توبه‌کرد و مرید شیخ شد.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۱۸).

گاهی شیخ گاهی برای جلوگیری از یک منکر با لطف و شفقتی چندسویه که هم شامل فرد گناهکار، و هم شامل افراد جامعه و حتی حیوانات می‌شود، بی‌آنکه بخواهد همچون بعضی از صوفیه برای خود کارخانه کرامت سازی و دستگاه مریدپروری (نک: زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۳۸) فراهم کند، از قدرت معنوی و کشف و کرامات خود برای پیشگیری از کج‌روی‌ها و انحرافات (خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۶۲) و حمایت معنوی از افراد استفاده می‌کند:

شیخ به حسن مودب می‌گوید پیش جوان قصابی برو و بره‌ای را که در حال آماده‌ساختن آن است، از او بخر. سپس آن بره را همراه با وی در خرابه‌ای در پیش سگان بیفکن. حسن با آنکه از دستور شیخ شگفت‌زده می‌شود، اما خواسته او را انجام می‌دهد: «آن بره بخریدم و آن جوان را با خود ببردم و [بره را] پیش سگان انداختم و خلقی بر آن کار به نظاره بایستادند. آن جوان به گریستن ایستاد و گفت مرا پیش شیخ بر. من او را پیش شیخ آوردم. او در پای شیخ افتاد و می‌گفت ای شیخ توبه‌کردم... شیخ مرا گفت ای حسن! چهار ماه است تا این جوان در آن بره رنج می‌برد. دوش بمرد. این مرد را دریغ آمد که بیندازد ما روانداشتیم که آن مردار به حلق مسلمانی رسد. این مرد به مقصود رسید و آن سگان نیز شکمی چرب کردند» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۱۸).

همان‌طور که در این موارد ملاحظه می‌شود ابوسعید به جای برخورد تند و خشن با منکرات، آگاهانه و با در نظر گرفتن موقعیت اشخاص و نیز توجه به تفاوت‌های فردی و ظرفیت‌ها و خصوصیات روحی افراد، غالباً دعوت زبانی را ناکارآمد تشخیص داده و به جای موعظه مستقیم و هدایت آشکار، روشی کارآمد و واقع‌بینانه برای امر به معروف و نهی از منکر در پیش می‌گیرد (رک: محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۵۹؛ خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۶۱). او با موقعیت‌سنجی و دقت نظر خود غالباً

تشخیص می‌دهد که برای امر به معروف و نهی از منکر «دست به کار نشدن» و اقدام نکردن و تسامح و مدارا از هر اقدامی مؤثرتر است (شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۲۹).

امر به معروف و نهی از منکر ارباب قدرت

خانقاه ابوسعید چنانکه از مطاوی اسرار التوحید برمی‌آید بیشتر پذیرای مردم کوچه و بازار و طبقات محروم و زحمت‌کشان شهری و روستایی بوده (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: شصت و دو) و او نیز همچون اسلاف خود همانند ابوالحسن خرقانی و فضیل عیاض (رک: عطار، ۱۹۰۵م: ۲۰۸/۲؛ هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۳) از امرا و سلاطینی که جهت تیمن و تبرک به حضورش می‌رسیدند، چندان استقبالی نمی‌کرده و نسبت به زمامداران زمانه خود بی‌اعتنا بوده‌است. مع‌هذا با گسترش نفوذ معنوی شیخ، اصحاب قدرت از امیران و وزیران گرفته تا عمیدان و شحنه‌ها و رؤسای ولایات، تحت نفوذ و معنویت شیخ به حلقه ارادات او می‌پیوستند (محمدبن منور، ۱۳۶۶: مقدمه شفیع کدکنی شصت و سه و شصت و چهار) تا جایی که برخی از آنان همچون سیف‌الدوله ابراهیم ینال از شیخ می‌خواستند تا شیخ ایشان را به فرزندی معنوی خود بپذیرد (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۳). وقتی چنین افرادی به دیدار شیخ می‌آمدند، ابوسعید از این فرصت برای ترمیم و التیام دردهای ستم‌دیدگان جامعه بهره‌می‌برد و با در نظر گرفتن اوضاع حاکم بر جامعه، لزوم رعایت عدالت اجتماعی و ادای حقوق ستم‌دیدگان در جامعه را به آنان یادآوری می‌شد (خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۵۰) و در قبال اجابت درخواست چنین افرادی برای هم‌نشینی و هم‌سخنی با خود و مواردی از این دست، از آنها برای اجرای عدل و نکوکاری و پرهیز از ستم تعهد می‌گرفت:

«در آن وقت که شیخ ما ابوسعید قدس الله روحه العزیز به نشابور بود سیف‌الدوله والی نشابور بود و از جمله سلاطین بزرگ بود. یک روز به زیارت شیخ آمد در خانقاه و بسیار بگریست و خدمت‌ها کرد شیخ را و گفت: باید که مرا به فرزندی قبول کنی. شیخ گفت: ای ابرهیم درجه بزرگ آوردی نباید کی بحق این قیام نتوانی کرد. گفت: به برکات همت شیخ ان شاء الله که قیام کنم. شیخ گفت: از ما پذیرفتی که ظلم‌کنی و مسلمانان را نیکوداری و لشگر را دست کوتاه‌داری تا بر رعیت ظلم‌کنند و طریق عدل برزی؟ گفت: کردم. شیخ ما گفت: تو را به فرزندی قبول کردیم. و بعد از آن سیف‌الدوله خدمت کرد و بیرون شد و از همان ساعت عدل و نیکوسیرتی آغاز نهاد تا چنان گشت که به عدل و سیر پسندیده در خراسان و عراق مشهور گشت و به نیکمردی و انصاف و جوانمردی بدو مثل زدندی، از نظر مبارک شیخ ما قدس الله روحه العزیز» (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۳۳).

در اینگونه برخوردها که نمایانگر فضای سیاسی عصر ابوسعید است، وی با آگاهی از ظلم و جور زمامداران سلجوقی و اعوان آنها با مثبت‌اندیشی و رویکردی اصلاح‌گرایانه درصدد ایجاد تغییر در رفتار حاکمان برای احقاق حق ستم‌دیدگان و برقراری عدالت است (خوشحال و نظریانی، ۱۳۸۶: ۶۰).

او از چنین ملاقات‌هایی برای ایجاد رابطه انسان‌دوستانه میان مردم و حاکمیت بهره‌می‌برد و زمامداران را به صورت غیرمستقیم امر به «ادای حقوق مردم» و نهی از جفاییشگی در حق آن‌ها می‌کند: «یک روز خواجه بومنصور ورقانی - که وزیر سلطان طغرل بود - پیش شیخ آمد و گفت: مرا وصیتی بکن. شیخ ما گفت: «اول مقامات العباد مراعات قدرالله و آخر مقامات النبوة مراعاة حق المؤمنین». کار تو امروز اداء حقوق خلق است. پیوسته چشم برین خبر می‌دار که فردا دستگیر تو باشد، که رسول صلی الله علیه گفت: لا یدخل الجنة احدکم حتی یرحم العامه کما یرحم احدکم خاصته. این خلق جمله ابناء دولت تواند به جمله به نظر فرزندی نگر. به حطام دنیا و زحمت خلق فریفته مشو که خلاق بنده حاجات خویش اند اگر به حاجات ایشان وفا نمایی قبولت کنند اگرچه بسیار عیب داری و اگر حاجات ایشان نگراری به تو التفات نکنند اگرچه بسیار هنر داری.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۳۳۸) آنچه برای ابوسعید در مواجهه با اصحاب قدرت مطرح است، تغییر رفتار آن‌ها در اثر تغییر نگرش و تحول درونی آن‌هاست. او حتی در برابر خشونت و آزار و چپاول برخی از آنان با رفتاری مشفقانه و خردمندانه موجب انتباه و توبه و هدایت آن‌ها می‌شود:

«در آن وقت که شیخ ... از نیشابور با میهنه می‌آمد... تنها می‌راند و جمع درویشان از پس بودند و اول عهد ترکمانان بود و خراسان نایمن. ترکمانی چهار پنج فرا شیخ رسیدند و خواستند که اسب شیخ بازستانند. شیخ گفت ... اسب از آن شماس است. تا ایشان درین سخن بودند جمع در رسیدند، چون ترکمانان جمع بدیدند برفتند ... شیخ گفت... این اسب بدیشان دهید. جمع گفتند ای شیخ ما مردم بسیاریم هیچ بدیشان ندهیم، شیخ گفت بیاید داد چنان کردند که اشارت شیخ بود. ... نماز دیگر جمع ترکمانان بیامدند و اسب شیخ باز آوردند و اسب دیگری نیکو با آن به هم آوردند و از شیخ بسیار عذرخواستند و گفتند ای شیخ این جوانان ندانستند دل با ما و با ایشان خوش کن... شیخ اسبان را قبول نکرد ... و مردمی هاشان کرد و گفت هرچه ما از سر آن برخاستیم با سر آن نشویم. چون شیخ این بگفت ترکمانان جمله توبه کردند و موی از سر فرو کردند و آن سال همه به حج رفتند و از جمله مصلحان گشتند به برکت شیخ.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۵-۲۱۴)

امر به معروف و نهی از منکر پیروان ادیان دیگر

در عصر ابوسعید در بسیاری از شهرهای خراسان به ویژه نیشابور گروه‌هایی از یهودیان، مسیحیان و زردشتیان می‌زیستند و تعداد قابل توجهی از آنان به دست شیخ مسلمان می‌شدند (رک: محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۳۱-۱۳۰، ۲۱۰، ۹۴-۹۳؛ محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۶۶). او با پیروان ادیان و فرق با تسامح و تساهل و عاری از هرگونه تعصبی رفتاری کرد؛ چرا که وی تمامی ادیان و مذاهب را راه‌های مختلفی می‌دانست که در مقصد غایی خود به حقیقت واحد می‌رسند (محمد بن منور، ۱۳۶۶:

۴۸). بر همین اساس ابوسعید چندان تعصبی در تغییر کیش پیروان ادیان به خرج نمی‌داد و هدایت یافتگی این دسته از افراد را منوط به اراده الهی می‌دانست:

«آورده‌اند که روزی شیخ قدس الله روحه العزیز در نشابور برنشسته بود و با جمع جایی می‌شد. به در کلیسا رسید، اتفاق را روز یکشنبه بود و ترسایان جمله در کلیسا جمع بودند. جماعتی گفتند: ای شیخ! ایشان را تو را می‌باید که ببیند. شیخ حالی پای بگردانید. چون شیخ در رفت و جمع در خدمت شیخ در رفتند، همه ترسایان پیش شیخ بازآمدند و خدمت کردند. چون شیخ و جمع بنشستند، ترسایان به حرمت پیش شیخ بایستادند و بسیار بگریستند و تضرع کردند و حالت‌ها پدیدآمد. مقریان با شیخ بودند، یکی گفت ای شیخ دستوری هست تا آیتی بخوانند؟ شیخ گفت بباید خواند. مقریان قرآن برخواندند. آن جماعت، همه از دست بشدند و نعره‌ها زدند و زاری بسیار کردند و همه جمع را حالت‌ها پدیدآمد. چون به جای خویش بازآمدند، شیخ برخاست و بیرون آمد. یکی گفت اگر شیخ اشارت کردی همه زارها بازکردندی. شیخ گفت ماشان ورنبسته بودیم تا بازگشاییم.» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۲۱۰).

در این مواجهه تقدیرگرایانه با پیروان ادیان، هیچ برنامه ازپیش تعیین شده‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر آن‌ها وجود ندارد، بلکه فرآیند امر به معروف و نهی از منکر به صورت رخدادهایی که ناخواسته و بدون دخالت بشری پیش می‌آید، واقع می‌شود. ابوسعید با چنین رویکردی حتی توهین یکی از مشایخ عصر در حق خود را نیز رهنمود و اشارتی از عالم غیب تلقی می‌کند که او را برای مسلمان ساختن جمعی از ترسایان به سوی کلیسا روانه می‌کند؛ هنگامی که فرستاده شیخ نزد خواجه امام ابوالحسن تونی می‌رود و او را از قصد شیخ برای دیدار وی باخبر می‌گرداند، وی با تندخویی شیخ را نفرین می‌کند و می‌گوید: «او به نزدیک ما چه کار دارد او را به کلیسای ترسایان باید شد. جای او آنجا بود. اتفاق را آن روز یکشنبه بود... چون آن درویش نزدیک حسن مؤدب آمد و آنچه رفته بود بگفت؛ شیخ را خود آگاهی بود از هرچه رفتی، گفت یا حسن چه می‌رود؟ و آن درویش کجا بوده است؟ حسن آنچه رفته بود بگفت، شیخ عنان بگردانید و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم چنان باید کرد که پیر می‌فرماید. رو به کلیسا نهاد. چون به کلیسا رسید ترسایان جمع بودند و به کار خود مشغول، چون شیخ را بدیدند همه گرد وی درآمدند و در وی نظاره می‌کردند تا به چه کار آمده است و ایشان در پیش کلیسا صفه‌ای کرده بودند و صورت عیسی و مریم در پیش آن صفه انگیخته از دیوار نقش کرده و روی بدن آورده و آن را سجده می‌کردند. شیخ به دنباله چشم بدان صورت‌ها بازنگریست و گفت: *ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْئَةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ* (مانده/ ۱۱۶) تویی که می‌گویی مرا و مادر مرا به خدایی گیرید؟ اگر محمد و دین محمد حق است درین لحظه حق را سبحانه و تعالی سجودکنید. چون شیخ این سخن بگفت آن هر دو صورت درحال به زمین افتادند چنانکه روی‌هاشان سوی قبله بود. چون ترسایان آن بدیدند فریاد از ایشان برآمد و درحال چهل کس مسلمان شدند و مرقعه‌ها

در پوشیدند و غسل آوردند. ... و شیخ روی به جمع کرد و گفت هر که بر اشارت پیران رود چنین باشد و این همه از برکت اشارت آن پیر بود» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۹۴). شیخ با این رفتار خواجه ابوالحسن را نیز ادب می‌کند و او برای توبه و اعتذار به خانقاه شیخ می‌رود و در دست و پای شیخ می‌افتد و از مریدان و معتقدان شیخ می‌گردد (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۹۴).

زمانی که علمای قشری در نیشابور با توسل به شیوه‌های رسمی دعوت نمی‌توانستند پیروان ادیان را به سوی اسلام جذب کنند، ابوسعید بدون آنکه مانند آن‌ها دربند تشریفات و مناسک رسمی و ظاهری باشد، با شامه تیز عرفانی خود زمان و مکان مناسب این کار را تشخیص می‌داد و با تأیید نظر و تأثیر نفس خود افراد مستعد را جذب دین اسلام می‌کرد. آنچه در این‌گونه دعوت برای ابوسعید ابوالخیر اهمیت داشت، توجه به «وقت» و «حال» افراد بود؛ گویی وی فرآیند اهتداء در این‌گونه افراد را رخدادی همانند فتوح روحانی و عنایت الهی می‌شمرد که در «وقت» خاص خود واقع می‌شود:

«آورده‌اند که در آن وقت که... بسیار جهودان و ترسایان بر دست شیخ مسلمان می‌شدند ... شیخ امام بومحمد جوینی... وکیلی جهود داشت، پیوسته او را به اسلام دعوت می‌کرد و می‌گفت: می‌باید که تو بر دست من مسلمان شوی... روزی او را گفت اگر تو مسلمان شوی من سه یک از مال خویش به تو دهم. آن جهود گفت: معاذالله که من دین خویش به دنیا فروشم. بعد از آن الحاح کرد و گفت: اگر تو مسلمان شوی یک نیمه از مال خویش به تو دهم. اجابت نکرد. شیخ بومحمد نومید شد. اتفاق را یک روز شیخ ابومحمد به کوی عدنی کویان بر می‌گذشت و این وکیل در خدمت او، و آن روز نوبت مجلس شیخ بود و زحمتی عظیم در خانقاه شیخ. شیخ بومحمد به مجلس شیخ درآمد ... آن وکیل نیز پوشیده بر اثر او برفت و در پس ستونی پنهان بنشست. چون شیخ در سخن آمد، روی بدان ستون کرد... گفت: ای مرد جهود از آن پس ستون بیرون آی و برخیز! آن جهود هر چند کوشید، خویشتن نگاه نتوانست داشت. بی خویشتن بر پای خاست و به پیش شیخ آمد. شیخ او را گفت بگوی! آن جهود گفت چه گویم؟ شیخ گفت بگوی: من گبر بدم کنون مسلمان گشتم / بدعهد بدم کنون به فرمان گشتم. آن جهود این سخن بگفت. شیخ گفت: پیش خواجه امام بومحمد شو تا تو را مسلمانی بیاموزد و او را بگوی که تو ندانسته‌ای که إِنَّ الْأُمُورَ مَوْقُوفَةٌ عَلَىٰ أَوْقَاتِهَا فَإِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ لَا يَخْتِاجُ إِلَى ثُلُثِ الْمَالِ وَلَا إِلَى نِصْفِهِ وَلَا إِلَى ثُلُثِيهِ. یعنی که کارها موقوف وقت است. چون وقت در آمد بدان حاجت نیاید که تو یک نیمه مال بدو بدهی یا سه یکی یا دو بهر» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۳۲-۱۳۱).

در این شیوه علاوه بر محوریت عنصر «وقت» که در اندیشه ابوسعید تابعی از موهبت الهی و بخشی از سرنوشت محتوم شخص نوآیین تلقی می‌شود، استیلا و مهابت معنوی شیخ نیز در فرآیند اهتدای فرد نقش اساسی دارد؛ طوری که شخص نمی‌تواند گریزی از آن داشته باشد: «هم در آن عهد که شیخ بنشابور بود روزی شبیه بود، جمع صوفیان در راهی می‌رفتند. جهودی در راه می‌آمد طیلسان برافکنده و جام‌های خوب پوشیده، خدای عزوجل جهود را بینایی داد تا عزت شیخ و ذلّ خویش بدید از

خجالت از پیش شیخ بگریخت. شیخ بر اثر جهود روان شد تا وقتی که جهود بآخر کویی رسید که راه نبود، به ضرورت توقف کرد، شیخ بدو رسید و دست مبارک بر تارک او نهاد و گفت: اشتربان را سرد نباید گفتن / او را خویش است غریبی و شب رفتن. ای بیچاره اطال الله بقاک، بی او چگونه می‌باشی؟ شیخ چون این بگفت و بازگشت، جهود فریاد برداشت و بر عقب شیخ می‌دوید و باواز بلند می‌گفت که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و چون به شیخ رسید در پای شیخ افتاد و با شیخ به خانقاه آمد و مسلمانی نیکو خواست به برکت نظر شیخ» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۳۱-۱۳۰).

این نوع هدایت‌یافتگی همانند مغلوبیت سالک در برابر وارد غیبی است که شخص در آن حال از افضال خداوندی برخوردار می‌شود (رک: غنی، ۱۳۷۵: ۳۱۶). و در کتب صوفیه از آن با عنوان «غلبه حال» (نک: مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۴۰۸/۱؛ هجویری، ۱۳۷۵: ۶۳ و ۱۴۹ و ۳۳۰ و ۱۹۲) یاد شده‌است. در چنین روندی هدایت با عطای الهی (نک: شفیع‌الدکنی، ۱۳۸۸: ۴۶۴) مرتبط است: «آورده‌اند که شیخ ناتوان شده بود، طبیبی را حاضر آوردند تا شیخ را مداوا کند. مگر طبیب گبر بود، چون به شیخ رسید خواست که دست بر نبض شیخ نهد، شیخ حسن را گفت ای حسن ناخن‌پیرا بیار و ناخن او باز کن و موی لبش باز کن و در کاغذی پیچ و به وی ده که ایشان را عادت نباشد که بیندازند و آبی بیار تا دست بشوید. آن طبیب متحیر می‌نگریست و زهره نداشت که خلاف کردی، چون آنچه شیخ فرمود بجای آوردم طبیب دست بر دست شیخ نهاد. شیخ دست بگردانید و دست وی بگرفت و یک ساعت نگاه داشت پس رها کرد. طبیب برخاست که بشود، تا به در خانقاه می‌شد و باز پس می‌نگریست. شیخ آواز داد که چند از پس نگاه کنی که ترا بنگذارند که بروی! آن گبر بازگشت و به دست شیخ مسلمان شد و جمله خویشان او ایمان آوردند» (محمد بن منور، ۱۳۶۶: ۱۱۳).

گاهی امر به معروف و هدایت شیخ در روند یک حادثه، و خارج از هرگونه محاسبات عقلانی رخ می‌دهد و شخص را رستگار می‌کند: «حسن مؤدب گفت که روزی شیخ مرا بخواند و گفت بدر بیرون شو و به دست راست بازگرد، هر کت پیش تو آید دست پیش او دار و بگوی هرچه داری بر اینجا نه. به حکم اشارت شیخ بیرون آمدم گبری را دیدم دست پیش داشتم و سر با حق راست داشتم. آن گبر گفت اول مسلمان شوم، مرا پیش شیخ بر. او را پیش شیخ بردم. گفت ای شیخ! اسلام عرضه کن. ایمان آورد و هرچه داشت در راه حق نهاد و بر صوفیان خرج کرد» (همان: ۱۱۱).

نتیجه‌گیری

روش اصلی ابوسعید در اصلاح‌گری و مقابله با ناهنجاری‌های اخلاقی مدارا و مهرورزی انسان-دوستانه، و استفاده از زبان عامیانه متناسب با ظرفیت‌های فکری و فرهنگی مردم زمانه خود بوده‌است. وی در به جای آوردن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، به جای برخوردهای تند و خشن با منکرات، آگاهانه و با در نظر گرفتن موقعیت اشخاص و نیز توجه به تفاوت‌های فردی و ظرفیت‌ها و خصوصیات روحی افراد، غالباً دعوت زبانی را ناکارآمد تشخیص داده و به جای موعظه مستقیم و هدایت آشکار، به شیوه‌ای خلاقانه، غیر محسوس و غیر مستقیم روشی کارآمد و واقع‌بینانه برای این کار در پیش می‌گرفت. نگاه آزادانه ابوسعید به شریعت موجب شده بود که او-خلاف صوفیان متعصبی چون خواجه عبدالله انصاری و شیخ احمد جام- با محور قرار دادن «کرامت انسان» و بدون ایذا و تکفیر و تفسیق دیگران با خردورزی و بلندنظری به هدایت و دستگیری خلق بپردازد. ابوسعید غالباً با استفاده از موقعیت‌سنجی و دقت نظر خود غالباً تشخیص می‌داد که برای امر به معروف و نهی از منکر «دست به کار نشدن» و اقدام نکردن و تسامح و مدارا از هر اقدامی مؤثرتر است. آنچه در این روش موجب توبه و دگرگونی خطاکاران می‌شد این بود که او در موقعیت امر به معروف و نهی از منکر، مبادرتی به امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کرد و بدین طریق با سکوت و آرامش و عدم مبادرت به امر به معروف و نهی از منکر، به شکلی متناقض‌نما موجب «امر به معروف و نهی از منکر» می‌شد. به کارگیری چنین شیوه‌ای نشان می‌دهد که امر به معروف و نهی از منکر نه در معنای فقهی و اخص کلمه، بلکه به شکل عام آن نزد وی صورت گرفته‌است. ابوسعید در مواجهه تقدیرگرایانه‌ای که با پیروان ادیان داشته، هیچ برنامه‌ازپیش تعیین شده‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر نداشته، بلکه فرآیند ابتدای این افراد را رخدادی ناشی از سرنوشت آسمانی و فتوحی روحانی می‌دانست که در «وقت» خاص خود واقع می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. *نهج البلاغه* (۱۳۷۶)، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چ ۱۰، تهران: علمی و فرهنگی.
۳. پیرانی، منصور (۱۳۹۹)، «بازخوانی حکایت‌های عرفانی اسرارالتوحید با رویکرد روانشناسی مثبت‌گرا»، *ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، س ۱۲، ش ۲۲، صص ۳۲-۷.
۴. حر عاملی، محمد بن الحسن (بی‌تا)، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، بیروت: دارالتراث العربی.
۵. جام، احمد (۱۳۸۷)، *کنوز الحکمه*، به اهتمام علی فاضل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. جوکار، نجف (۱۳۸۷)، «عملکرد محتسب و بازتاب آن در برخی از متون ادب فارسی» در *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۷، بهار، ۴۶-۲۳.
۷. خوشحال، طاهره و عبدالناصر نظریانی (۱۳۸۶)، «اثرگذاری تحول اجتماعی و سیاسی قرن پنجم بر رفتار و گفتار ابوسعید ابوالخیر»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، بهار و تابستان، صص ۶۷-۴۵.
۸. دامادی، محمد (۱۳۶۷)، *ابوسعید نامه (زندگی‌نامه ابوسعید ابوالخیر)*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۱)، *فرق و مذاهب کلامی*، چاپ دوم، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۱. رضایی‌راد، عبدالحسین و سید محمدتقی قبولی درافشان (۱۳۸۴)، «آسیب‌شناسی امر به معروف و نهی از منکر»، *مطالعات اسلامی*، ش ۶۹، صص ۱۰۰-۷۳.
۱۲. ریاض، محمد (۱۳۷۰)، *احوال و آثار میرسی علی همدانی*، چاپ دوم، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۳. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *جستجو در تصوف*، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
۱۴. ----- (۱۳۷۶) *دنباله جستجو در تصوف*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.

۱۵. سمعانی، احمد (۱۳۸۴)، *روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتاح*، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، چ ۱، تهران: سخن.
۱۷. شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۳)، *شرح مثنوی*، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. شیخ، محمود (۱۳۹۷)، «بررسی تعارض یا عدم تعارض آموزه خلوت در تصوف با حضور اجتماعی در شریعت اسلامی»، *ادیان و عرفان*، سال پنجاه و یکم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۲۹۰ - ۲۷۳.
۱۹. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن (بی تا)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، تهران: مکتبه الاسلامیه.
۲۰. شیخ الاسلامی، اسعد (۱۳۶۳) *تحقیقی در مسائل کلامی (از نظر متکلمان اشعری و معتزلی)*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۱. عبدالله قطب بن محیی (۱۳۸۴)، *مکاتیب*، قم: انتشارات قائم آل محمد.
۲۲. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۹۰۵م)، *تذکره الأولیاء*، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، ج ۲، لیدن: مطبعه لیدن.
۲۳. ----- (۱۳۸۸)، *منطق الطیر*، با تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش سوم، تهران: سخن.
۲۴. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۶)، *ترجمه احیاء علوم الدین*، به ترجمه مؤیدالدین خوارزمی و تصحیح حسین خدیو جم، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. ----- (بی تا) *احیاء علوم الدین*، مصحح: عبدالرحیم بن حسین حافظ عراقی، ج ۷، بیروت: دار الكتاب العربی.
۲۶. غنی، قاسم (۱۳۸۶)، *تاریخ تصوف در اسلام*، چ ۱۰ تهران: زوار.
۲۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۷)، *شرح مثنوی شریف*، ج ۳، چاپ اول، تهران: زوار.
۲۸. قضاعی، قاضی (۱۳۶۱)، *شرح فارسی شهاب الاخبار*، به تصحیح سیدجلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۹. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۳۴۴)، *اصول کافی*، تهران: علمیه اسلامیه.
۳۰. گراهام، تری (۱۳۸۴)، «ابوسعید بن ابی‌الخیر و مکتب خراسان»، *میراث تصوف*، ویراسته لئونارد لویزن، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
۳۱. گولپینارلی عبدالباقی و توفیق سبحانی (۱۳۶۳)، *مولانا جلال الدین، زندگانی آثار و ...* تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۲. ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۳)، *آیین حکمرانی*، ترجمه حسین صابری، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۳. مایر، فریتز (۱۳۷۸)، *ابوسعید ابوالخیر: افسانه یا حقیقت*، ترجمه مهرآفاق بایبوردی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۴. محمد بن منور (۱۳۶۶)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگاه.
۳۵. ----- (۱۳۷۸)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، چاپ اول، تهران: عطار.
۳۶. محمدیان، عباس و محمود مهجوری و سیده‌زهرا میرنژاد (۱۳۹۵)، «واکاوی عناصر انسان‌دوستی در اندیشه ابوسعید ابوالخیر»، *ادب و زبان* دانشگاه کرمان، س ۱۹، ش ۳۹، صص ۲۷۰-۲۵۴.
۳۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفاء.
۳۸. مستملی بخاری، اسماعیل (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ج ۱ و ۲، چاپ اول، تهران: اساطیر.
۳۹. مشیدی، جلیل و یوسف اصغری بایقوت (۱۳۹۱)، «امر به معروف و نهی از منکر از منظر عرفانی»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، س ۸، ش ۲۹، صص ۱۴۰-۱۱۷.
۴۰. منتظر قائم، مهدی (۱۳۹۸)، «اکراه در امر به معروف و نهی از منکر»، *فصلنامه شیعه-شناسی*، س ۱۷، ش ۶۵، صص ۹۲-۵۹.
۴۱. مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*، به تصحیح نیکلسون. تهران: انتشارات ناهید
۴۲. هجویری، ابوالحسن علی (۱۳۷۵). *کشف‌المحجوب*، به تصحیح و ژوکوفسکی و والتین آکسی یریچ، چاپ چهارم، تهران: طهوری.
۴۳. یغمایی، اقبال (۱۳۶۷)، *عارف نامی بایزید بسطامی*، چاپ دوم، تهران: توس.

Methods of Enjoining the Good and Forbidding the Evil in the Practical Sufism of Abu Sa'id Abu al-Khair

Ali Rahimi, Hatef Siahkuhian*, Jamshid Sadri
PhD Student, Religions and Mysticism, Takestan Branch, Islamic Azad University,
Takestan, Iran

Assistant Professor, Religions and Mysticism, Takestan Branch, Islamic Azad
University, Takestan, Iran. * Corresponding Author, siahkuhian.8949@yahoo.com
Associate Professor, Religions and Mysticism, Takestan Branch, Islamic Azad
University, Takestan, Iran

Abstract

Abu Sa'id Abu al-Khair, as a humane mystic, in spite of the violent behaviors of the legislators of his time, by influencing a spiritual guide and using unconventional and creative methods, without causing annoyance to anyone, commands the good and forbids the bad. It paid for and prevented many anomalies and corruptions. What is examined as the main issue in this article is how Abu Sa'id's practical commitment to this religious duty was fulfilled, despite his tolerance on the one hand, and his reproachful approach on the other, and In the ways that he used to perform this duty, was the commandment of the good and the prohibition of the evil done in the specific jurisprudential sense or in the general sense? What emerged from the studies was that the main method of Abu Sa'id in the use of slang and the prohibition of the use of slang was in accordance with the intellectual and cultural capacities of the people of his time, and he according to the individual differences and spiritual characteristics of individuals. Instead of verbal invitation and direct preaching, he indirectly and indirectly corrects and educates people. In this way, in a paradoxical way, by not engaging in enjoining what is good, he causes "enjoining what is good and forbidding it was denied.

Keywords: Abu Sa'id Abu al-Khair, Commanding the good and forbidding the evil, Islamic mysticism.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی